

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه هشتاد و دوم؛ ۱۴۰۲/۱۱/۳۰ فقه العروة الوثقى (اجتهاد و تقلید) استاد علی دوست

سؤال: اگر یادتان باشد ما دیروز به عصر پایش و پالایش روایات اشاره کردیم و توضیح دادیم که در زمان صادقین علیهم السلام عصر بارش بود؛ لذا ادله مختلف می آمد و پخش می شد و شاگردان آن را گوش داده و منتشر می کردند. اما این عصر بارش به عصر پایش نیازمند بود که خوشبختانه این کار هم صورت گرفت؛ لذا اگر دقت کرده باشید بنده گفتم بسیاری از روایات ها اگرچه نقل به معنا است ولی چون توسط ائمه بعد پایش و پالایش شده حکم نقل عین عبارت پیدا می کند. پرسشگر پرسیده اگر این مطلب درست است، چرا علما بررسی سندی می کنند؟ همچنین چرا روایات متعارض است؟ چرا روایاتی داریم که با قواعد مسلم شریعت منافات دارد؟ چرا ائمه به ما دستور داده اند اگر چیزی از ما رسید بر قرآن و سنت عرضه کنید (روایات عرضه و طرح)؟ چند تا سؤال شده که این مطالب چگونه با حرف ما چگونه جمع می شود؟ پرسشگر چیز دیگری را نیز اضافه کرده اند که جهت آن فرق می کند ما روایتی داریم که گاهی از خودشان اضافه می کنند نه اینکه می خواستند به روایت اضافه کنند بلکه به عنوان توضیح اضافه می کردند. مثلاً در تفسیر علی بن ابراهیم گاهی کلام امام با کلام ناقل روایت مخلوط شده است و حتی در خود کافی هم اضافات کلینی دیده می شود.

پاسخ: ببینید این سؤال باز آن عصر پایش و پالایش را زیر سؤال نمی برد. ما می گوئیم کنترل شده است اما اگر فکر کنید به صفر رسیده، به صفر نرسیده یعنی همه کتب اصحاب و تمام روایات به مرآی و مسمع سه امام جواد، امام هادی و امام عسکری نرسیده است. بعد اینکه تصحیح این روایات به طور کامل به دست ما برسد اینگونه نبوده است و البته اصل این کار نقش بسزایی داشته است. البته می دانید که برخی از آقایان فقها بررسی سندی روایت را که آقایان اخیر قبول دارند، قبول ندارند. من در کتاب روش شناسی اجتهاد من دو تا فقاقت با رجال چاق و با رجال لاغر را بیان کرده ام. این سبکی که الان دیده می شود که فقاقت با رجال چاق است و به سند تکیه می کنند این روشی متأخر است. اینه بحث رجال مخصوصاً در اواخر عمر آقای خوئی پیش آمد که ایشان هم رجال حدیث نوشتند و ایشان هم صاحب مدرسه و صولت و سطوت و تسلط بودن و در نجف اثر گذاردند و در قم نیز اثرگذار بودند با اینکه فقاقت قم، تا زمانی که در دست آقای بروجردی و شاگردان ایشان و تفکر آقا شیخ عبدالکریم بود، فقاقت رجال چاق نبوده است. الان هم برخی از شاگردان آقای خوئی در حال بازگشت به مدرسه قم هستند؛ لذا پرسش اینکه چرا بررسی سندی صورت می گیرد این مورد اتفاق همه نیست. اما درباره روایات متعارض، ائمه روایات را متعارض نمی دیدند و تعارض به جهت مشکل سند نیست، بلکه به خاطر مشکل جهت صدور است. یعنی اگر فلان کتاب حلبی را به امام هادی یا امام عسکری دادند و ایشان تأیید کردند بنا نبود اگر روایت تقیه باشد آن را حذف نمایند، زیرا روایات بر اساس حفظ تراث است که آیندگان باید روایات تقیه را از غیر تقیه جدا نمایند. پرسشگر فکر کردند که پایش و پالایش به معنای حذف تقیه است! خیر، بنا بر حذف روایات تقیه نبوده است منتها فقیه باید تشخیص دهد که روایت بر اساس تقیه صادر شده یا غیر تقیه. به همین میزان روایاتی که احیاناً

مخالف قواعد می باشد ممکن است وقتی ما آن را نگاه می کنیم مخالف قواعد ببینیم، لکن در یک تأمل و اجتهاد مفصل دیگر مخالف قواعد نیستند.

اجمالاً من چند تا نکته را گفتم:

اولاً این عرضه صددرصد نبوده ولی مؤثر بوده است. روایات به خصوص آن روایاتی که با رجال قوی بوده ائمه آن را تأیید کردند و نقل به معنا حکم نقل به الفاظ را پیدا کرده اما بنا نبوده است که روایات مانند قرآن هم‌هش مسلم باشد و تحریف در آن صورت نگرفته باشد.

ثانیاً در باره اضافه کردن راوی که جالب است اضافه کنم که در مواردی راوی اعتقادات خودش را هم دخالت می داده است. مرحوم صدوق از کسانی است که اگر یک روایتی غلو باشد آن را حذف می کند. آن هم غلو قمی (اهل بغداد به قمی‌ها می گفتند شما ائمه را درست نشناختید و شما مقصره هستید و قمی‌ها به آنها می گفتند شما غالی هستید و بسیاری از مقامات که ما الان برای ائمه می گوئیم قمی‌ها در آن مناقشه داشتند. با این نگاه تنگ به ائمه که همان نگاه عالمان ابرار با کمی درجه بالاتر به ائمه می نگریستند) آن را حذف می کرد. انشاءالله در بحث اصول وقتی وارد خبر واحد می شویم این بحث آسیب شناسی رسیدن روایات به ما را خواهیم داشت. یعنی در این مسیر چه آسیب‌هایی به ما رسیده است که یکی تعارض بوده و دیگری نقل به است و دیگری هم اعمال سلیقه راوی، اضافه کردن راوی و مخلوط شدن حرف راوی با روایت که انشاءالله در این دوره جدید هم خواهیم آورد.

ادامه جلسه قبل

ما در صدد تحقیق هستیم که چهار مطلب را بیان کرده ایم. اما مطلب پنجم که من ندیدم کسی آن را بگوید، حالا به نظر شما چرا نگفته اند با اینکه جا داشت آن را بیان کنند. آقایان اگر ما علمیت را لازم ندانستیم که هیچ ولی اگر علمیت را لازم دانستیم به نظر شما این سؤال جا دارد که اگر بین علمیت با سایر شرایط تزامم به وجود آمد چه باید کرد؟ ممکن است مجتهدی اعلم باشد ولی اورع نیست حال فرض کنید ما به هزار و یک دلیل اورع بودن هم شرط است. یا مثلاً مذکر بودن که آقایان می گویند مجتهد باید مذکر باشد، حالا اگر خانمی است که اعلم از مردان می باشد و از آن ظرف غیر الاعلم مذکر داریم. این بحث مهمی است که ما همینطور بگوئیم اعلم علی الاحوط این در تزامم اوصاف چگونه می شود؟ کسی این را بحث نکرده است. به ناچار باید گفت که آقایان فرضشان در اجتماع همه شرایط است که حالا الان روی اعلم بحث می کنند. حالا اگر مثلاً بعداً روی اورع بودن بحث می کنند باز باید بگویند همه شرایط است، اکنون لازم است که اورع هم باشد یا خیر؟ اصولاً می دانید که وقتی یک پدیده ای شرایطی دارد، وقتی شرایط را می شمارند با حفظ بقیه شرایط می شمارند؛ یعنی اگر گفتند لو کان فی الصحن اعلم و غیر اعلم، آیا اعلم مقدم است یا خیر؟ در فرض است که هر دو همه شرایط لازم را دارند با این تفاوت که یکی اعلم و دیگری اعلم نیست. فرض عروه هم با حفظ سایر شرایط است.

در ترجیح سنجها اگر واقعاً همه سنجها جمع نیست، چه باید کرد؟ این در راوی، در قاضی و در مجتهد مطرح است. مثلاً اگر یک قاضی داریم مجتهد است و ما هم اجتهاد را شرط می دانیم، اما فرض

کنید عدالت ندارد یا مؤنث است و ما مذکر بودن را شرط میدانیم؛ اما یک قاضی داریم خانم است و در همه شرایط مقدم است فقط جنسیت را ندارد. در این بحث‌ها باید جداگانه بحث شود. پس علی الحساب بدانید که بحث ما روی صورت تزامم اعلمیت با سایر شرایط نیست و سایر شرایط محفوظ است و فقط تفاوت در اعلمیت و در غیر اعلمیت است و الا اگر در سنجه‌های ترجیح صحبت شود ممکن است صور مختلفی را ترسیم نماییم.

حالا همین‌جا به فرض اگر تزامم پیش آمد (فرض فقها این نیست) چند راه پیش روی فقها وجود دارد؟ به نظر من دو راه وجود دارد:

الف) راه تنزل.

تنزل به این معنا است که اگر تزامم پیش آمد از شرط خود دست برداریم. حالا آیا دلیل همراهی می‌کند یا نه قاعدتاً باید ما دلیل را همراه کنیم. یعنی انسان از آن شرط تنزل کند. مثلاً در قاضی مگر اجماع بر شرطیت اجتهاد نداریم (حالا از عرض ما بگذرید که می‌گوییم در نظام‌های قضایی متمرکز امروز اجتهاد نمی‌خواهد بلکه اجتهاد در قانون می‌خواهد)، آقایان خیلی محکم بر ضرورت اجتهاد در قاضی می‌ایستند تا جایی مثل شهید ثانی می‌گوید حتی با ضرورت کار حل نمی‌شود. یعنی اگر قاضی مجتهد ندارید قضاوت را تعطیل کنید اما دست غیر مجتهد ندهید. اما اگر واقعاً شرطیت اجتهاد وجود ندارد تنزل کنید، همین کاری که جمهوری اسلامی کرد. اگر بگوییم جمهوری اسلامی بر نظرات امام خمینی اداره می‌شود، ایشان اجتهاد را مثل دیگران شرط می‌داند، اما الان در جمهوری اسلامی قاضی غیر مجتهد داریم که نوعی تنزل از شرط است. البته باید با عنوانی مانند اضطرار آن را درست کنیم گرچه اضطرار رافع حکم تکلیفی است نه رافع حکم وضعی.

ب) راه تبعیض اگر تبعیض ممکن باشد.

مثلاً اگر اعلمیت را شرط دانستیم بگوییم اعلمیت هر بابی به حسب خودش است و دست از اعلمیت بر نداریم اما بگوییم اگر آن مجتهد در آن ساحت اعلم او باید مرجع تقلید باشد و اگر دیگری در ساحت دیگر اعلم است او باید مرجع در آن ساحت باشد. این را تنزل نمی‌گویند بلکه تبعیض در متعلق تقلید است. به هر صورت این دو راه علی الحساب به ذهنم می‌آید.

بحث دیگر اینکه در مسئله ۸ ما به شما قولی را دادیم که یک جایی نسبت به لجنة الافتاء اگر اعلم باشد صحبت کنیم. آن موقع من گفتم این را در مسئله ۱۲ از من مطالبه کنید. مناسبت آن هم این است که برخی وقت‌ها اعلم داریم اما در فتوای شورایی. فرض کنید حوزه شورایی دارد (لجنة الافتاء یا شوری الافتاء) که حالا مثلاً فتوایی اگر از یک لجنه‌ای باشد محکمت از فتوایی است که از یک فرد باشد. فرض یک وقت من در کتابخانه درب را بسته و به فکر مشغول می‌شوم و با قدرت اجتهاد خود مسئله‌ای را استنباط می‌کنم، اما یک بار درباره این مسئله در شورایی با چند نفر که در حد خود مجتهد بحث می‌شود. حالا یا آخر کار نظر اکثر خروجی می‌شود یا اگر نظر یک شخص هم بشود اما بعد از بحث گفتگو است. قبلاً صورت‌هایی برای لجنة الافتاء بیان شد. حالا شما لجنه‌ای را تصور کنید که در جهان اهل سنت است، شورای فتوا، معمولاً هم اگر به اختلاف برسد ملاک اکثریت است. نگویید که

علمای ما هم لجنه دارند، اینها هیئت استفتاء هستند که در آخر نظر همان آقا هر چه بود ثبت می-شود. امروزه بحث هوش مصنوعی هم مطرح است که به هوش مصنوعی داده‌هایی را می‌دهند که بر اساس آن داده‌ها با اطمینان بیشتر نتیجه‌گیری می‌توان کرد در حالی که ممکن است مجتهد تحت شرایطی مانند خستگی دچار خطا شود و هوش مصنوعی دارای اینگونه عواض نیست. برخی می‌گویند خروجی هوش مصنوعی از خروجی شخص بیشتر است، حالا اگر اعلم ما هوش مصنوعی (الذکاء الاصطناعی) شد چه باید کرد؟ در بارهٔ اعلمیت برای هوش مصنوعی من الان نمی‌خواهم بحث کنم، زیرا اگر کسی بخواهد به درستی پیرامون آن بحث کند باید فرصتی را اختصاص دهد و مدیریت بحث هم این نیست که به هر مناسبتی وارد هر بحثی بشود، چون آخر سال می‌شود و پراکنده‌گویی شده است. ولی به نظر من آقایان اگر ما در فتوا قائل به طریقت محض بشویم (حرف‌های روزهای قبل) و بعد فرض کنیم اعلم هوش مصنوعی است یا اعلم لجنة الافتا است، دیگر چرا بترسیم؟ می‌گوییم ما فتوا به لزوم تقلید از اعلم می‌دهیم خواه شخص حقیقی باشد یا شخصیت حقوقی و شخصیت حقوقی هم می‌خواهد همین لجنه باشد یا هوش مصنوعی. ولی برخی این را خوش ندارند! به نظر شما چه کسی در اینجا به ما اعتراض می‌کند؟ آقای خوئی. اگر در خاطرتان باشد، آقای خوئی فرمود درست است که تقلید طریق به واقع است و در طریق آن چیزی مقدم است که اقرب باشد. ایشان فرمود نخیر. آقای خوئی این دلیل را کجا بیان کرد؟ در دلیل آن آقای که می‌گفت باید از اعلم تقلید کنیم چون احتمال اقربیت نظر اعلم به واقع بیشتر و قوی‌تر از احتمال اصابت به واقع در غیر اعلم است. آقای خوئی در پاسخ فرمود: اولاً این کلیت ندارد. حالا اگر فتوای غیر اعلم با احتیاط مطابقت داشته باشد آیا باز هم می‌گویید اصابت فتوای اعلم به واقع بیشتر است؟! علاوه اینکه چه کسی گفته اقربیت الی الواقع معیار است؟! و قبلاً گفتیم که این بحث بسیار کارآمد است و در این مدت از قول برخی دوستان ثقه متوجه شدم که آقای صدر هم می‌گوید که اقربیت الی الواقع معیار نیست. ما در انجا خدمت آقای خوئی عرض کردیم و اینجا نیز خدمت آقای صدر هم عرض می‌کنیم که ما واقعاً متوجه نمی‌شویم که اگر یک چیز طریق محض است و خودش هیچ ارزش و موضوعیتی ندارد و دو طریق داریم که احتمال اصابت به واقع در یکی بیشتر است، نمی‌توانیم قبول کنیم که یک نهادی از طرفی طریقت داشته باشد از اصابتش به واقع (بله اگر شارع دخالت کرد دیگر او فرموده و الا اگر شارع ساکت است نمی-توانی قبول کنیم) مثلاً در بحث‌های قضایی اگر گفتیم اقرار موضوعیت ندارد بلکه طریقت دارد، چرا می‌گوییم اقرار العقلای انفسهم جائز؟ چون یکی راه مطمئنی است، حالا اگر کسی اقرار کرد بر فرض اینکه طریقت دارد نه موضوعیت ولی برای قاضی ذره‌ای قرار هم نیاورد مثل اینکه قاضی علم عرفی و اطمینان دارد که آن شخص به جهت اقرار می‌کند. نگوید چرا آن شخص اقرار می‌کند، زیرا در دعاوی اقرار مهم است، چرا برخی وقت‌ها دو نفر می‌آیند اقرار به قتل می‌کنند که برای مقام قضایی علم اجمالی درست شود که هیچکدام قصاص نشوند، برخی وقت‌ها برای اقرار انگیزه است. قاضی وقتی علم اجمالی پیدا می‌کند و با کاری که ما انجام دادیم راه را باز کردیم که هیچکدام قصاص نمی‌شوند و هیچکدام هم دیه پرداخت نمی‌کنند و این ثمرهٔ کار ما در قوهٔ قضائیه بوده است که بیت المال باید دیه را بدهد چون علم اجمالی می‌شود. آقایان اگر گفتیم طریقت دارد نباید بترسیم. برخی اگر الان حرف ما را بشنوند مخالفت می‌کنند و این مسئله در زمانی سخت می‌شود که تقلید صرف رجوع جاهل به عالم نباشد بلکه تقلید یک نهادی که در آن زعامت و جهت سیاسی و اجتماعی باشد. در طول

تاریخ از وقتی شیعیان با مسئله تقلید آشنا شدند، نگاهشان به مرجع به عنوان یک مرجع علمی نبود و این خیلی فرق می‌کند که گاهی انسان از یک عالمی که استاد او است سؤال می‌کند که مرجعیت علمی است اما مرجعیت تقلید فراتر از آن است و من قبول دارم که هوش مصنوعی نمی‌تواند ولایت و زعامت پیدا کند، لذا اگر هوش مصنوعی حکم حکومتی صادر کند، معتبر نیست، چون در حکم حکومتی اعمال ولایت است، بر خلاف فتوا که در آن اعمال ولایت نیست. یا مثلاً در حکم قضایی اگر گفته شود که هوش مصنوعی می‌تواند کار شاهد را انجام دهد ولی کار قاضی را نمی‌تواند انجام دهد چون حکم قضایی انشاء و اعمال ولایت می‌خواهد، لذا اگر شما حکم قضایی را زیر پا گذارید با واجب شرعی مخالفت کرده‌اید، اما حالا اگر کسی با حکم قضایی هوش مصنوعی نه نظر فتوایی مخالفت کند، اینها جای بحث و گفتگو دارد.

آقایان به نظر ما اگر بنا شد ما اقریبیت الی الواقع را در نظر بگیریم، لجنة الافتاء و در مرحله بعد هوش مصنوعی می‌تواند کار اعلم را انجام دهد. بله در جایی مثل اصدار حکم حکومتی، حضور شخص را می‌خواهد آن حرف دیگری است. حالا در اصدار حکم حکومتی آیا لجنة می‌تواند حکم حکومتی صادر کند یا نه به نظر ما می‌توانند حکم حکومتی صادر کنند.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.